



دیدن روی ترا دیده جان بین باید
وین کجا مرتبه چشم جهان بین من است

حافظ

مفهوم جهان بینی و اقسام آن

در این مقاله‌ی مختصر از مفهوم جهان بینی و اقسام آن ، گفتگو و چگونگی آن باقتضای این مقاله توجیه میشود .

جهان بینی مفهومی است فلسفی که زاویه‌ی دید ما را نسبت به جهان هستی و مسائل کلی آن ، تنظیم میکند . و چون جهان بینی نوعی شناخت است ، پس باید به انواع شناخت ، از نظر حسی و علمی و فلسفی ، بطور اجمال ، نظری افکنند .

۱ - شناخت حسی - حواس که ابزار شناخت حسی ما هستند ، از دیرباز ، بعنوان پایه‌های شناخت ، مورد توجه بوده است . زیرا اگر حواس ما نبودند ، ما از شناخت رنگها ، نواها ، مزه‌ها ، درد ، فشار ، گرمی ، سردی ، نرمی و درشتی و امثال آن آگاهی نداشتیم . چنانکه ابن سینا میگوید : « هر کس حسی را از دست بدهد نوعی از علم را از دست داده است . »

سهروردی ، بایبانی قاطعتر ، تنها راه شناخت عناصر و کیفیات بسیط محسوس را ، بوسیله‌ی حس ، میدانند و چنین میگویند : « صورت ذهنی يك امر بسیط همانند صورت حسی آن ،

آقای دکتر محمد پیشوائی کارشناس خبر رادیو و تلویزیون ملی ایران یکی از پژوهشگران معاصر .

بسیط میباشد پس این گونه چیزهای بسیط محسوس قابل تعریف نیست. ولسی با شناخت حسی که از بسائط بصورت پراکنده بدست آورده ایم میتوانیم حقائق مرکب را از طریق ترکیب شناختهای پیشین تعریف کنیم.^۲

وی معتقد است که اگر کسی از قوهی بینائی، از آغاز، محروم باشد، نمیتواند از راه تعریف دیگران رنگها را بشناسد زیرا کیفیات محسوسه بسیطه منحصر در حوزهی حواس است.

لازم به یادآوری است که نقش حواس در شناخت محسوسات، مورد تایید طرفداران «تذکر بودن علم» نیز هست. زیرا افلاطون و پیروانش با اینکه علم را تذکر میداند ولی معتقدند که روح آدمی با اینکه قبلا، از همه چیز آگاهی داشته، ولی پس از تعلق بد بدن دچار فراموشی شده، و محسوسات را بوسیلهی حواس باز یافته است.^۳

حواس مورد سخن ما، از نظر قدما، به پنج حس تقسیم میشد، چنانکه ابن سینا گوید:

دریابندهای بیرونی پنج است.^۴ (۱- بساوائی- چشائی- بینائی- شنوائی و بویائی) ولی علمای جدید، لامسهی قدما را مرکب از چند حس، جدا از هم میدانند چون سردی و گرمی و درد و فشار و حس حرکت و حس وضعی عضلانی (تعادل) را کشف کردند که در بنیادهای اساسات داخلی، چون گرسنگی، سیری، تشنگی، دل بهم خوردگی، دل پیچیدگی، نفس تنگی، خواب آلودگی، راحتی و او تعداد احساسات را فزونی میدهد.

حواس، چه منحصر در پنج حس^۵ یا بیشتر^۶ باشد در بنیادین بودن شناخت حسی تغییری ایجاد نمیکند.

با تمام اهمیتی که شناخت حسی دارد، بعلت خطای گوناگون حواس، این شناخت، نخستین بار توسط پارمیندس یونانی، مورد انتقاد قرار گرفت.^۸ و افلاطون، نیز بتایید آن پرداخت. فلاسفه اسلامی نیز مانند ابن سینا آنرا مورد نظر داشتند، چنانکه در دانشنامه گوید:

«و غلط اندرین پنج بیش افتد، از آنکه اندر محسوسات.»^۹

گاهی خطای حواس برای همه روشن است مانند انسانی که در اتومبیل سوار است و بهنگام حرکت اتومبیل زمین و اشیاء ثابت نزدیک اتومبیل را متحرک می بیند و یا اشیاء متعدد هم اندازه ای را که در فواصل متفاوت ازدید قرار دارد، کوچک و بزرگ، مشاهده میکند. باینصورت، آنهایی که نزدیک قرار دارد بنظرش بزرگ و آنها که دور است کوچک میباشد. نقاشان بدون توجه بجنبه علمی و فلسفی خطای دید، عیناً این خطا را در نقاشی خود منتقل میکنند. و جادهی مستطیل را بصورت مثلث متساوی الساقین میکشند. زیرا

گزارش چشم‌ما از خارج باین صورت است .
گاهی شناخت خطابه آزمایش و تجربه و بیاضیمه‌های علمی دیگری نیاز دارد مانند
گردش خورشید بدور زمین .

۲ - شناخت علمی - شناخت علمی برپایه‌ی شناخت حسی ، استوار است . باین معنی
که ادراک حسی پس از تعمیم و کلیت و جلوگیری از خطای احتمالی بصورت قانون علمی
درمی‌آید . مثلاً انبساط آهن را در مجاورت حرارت می‌بینیم و روی مس و آلومینیوم نیز می‌آزماییم
و پس از استقراء کافی به کلیت «انبساط فلزات در برابر حرارت» حکم می‌کنیم . البته چنین
حکمی باید مجدد بر انواع فلزات قابل تطبیق باشد . این عمل مجدد را قیاس گویند .

پس قوانین علمی از استقراء (پی بردن از جزئی بکلی) آغاز شده و در مرحله‌ی نهائی
قیاس (پی بردن از کلی بجزئی) منتهی می‌گردد و قانون علمی نتیجه‌ی عملی می‌دهد .

در واقع شناخت علمی مکمل مرحله‌ی شناخت حسی است .

۳ - شناخت فلسفی - شناخت بشر ، هرگز بحوزه‌ی حس و علم منحصر نمیشود .
بلکه قامروی فراخ‌تر از ایندو دارد که آنرا حوزه‌ی فلسفه نامیده‌اند تفکر فلسفی ضرورت
حیات عقلی هر انسانی است و هیچ فردی از این طرز تفکر خالی نیست . مثلاً انسانی که می‌گوید
چرا غذا می‌خوریم . ؟ از یک مسئله‌ی علمی تجسس کرده که ادامه‌ی زندگی است . ولی
اگر بپرسد چرا زنده باشیم ؟ اگر بپرسد زندگی و حیات چیست ؟ حیات از کجا آمده و
انجامش کجاست ؟ بقلمرو فلسفه وارد شده است .

پوتراندراسل فیلسوف و ریاضی‌دان معاصر می‌گوید : «آیا در عالم علمی هست که
تعامیت آنرا هیچ انسان عاقلی مورد شک قرار ندهد؟»^{۱۰}

این سؤال که در بادی امر چندان مشکل نمی‌نماید در واقع یکی از مشکلترین
سوالات است . وقتی مواعی را که در راه وصول به پاسخ صریح و مطمئن به این سؤال وجود
دارد درک کردیم میتوان گفت بحثی فلسفی را آغاز کرده‌ایم زیرا فلسفه سعی در یافتن جواب
چنین سوالات غائی و نهائی است ، اما نه آنطور که در زندگی عادی یا حتی در علوم به نحو
جزئی و غیر دقیق بدان پاسخ می‌دهیم بلکه از روی نقد و دقت ..»

راسل ، پس از بیان خطای حواس در دیدن شکل ، رنگ و سایه روشنهای ناشی از
جهت تابش نور می‌گوید : «این اختلافها ، از لحاظ اکثر مردم ، قابل اهمیت نیست . اما از
نظر نقاش اهمیتی بسیار دارد.»^{۱۱}

و با درمورد همواری سطح میز هر اندازه فشار کمتر وارد کنیم بنظر ما صافتر و هموارتر
می‌آید . در صورتی که از نظر فیزیکی شیارهای آن با مسئله‌ی اصطکاک رابطه‌ی مستقیم دارد

و برای فیزیکدان حائز اهمیت است .

پس از شك در شناخت دقیق کیفیات حسی ، راسل این مسئله را مطرح می‌کند ،
که آیا خود می‌زاد و وجود دارد ، یعنی ماده تحقق خارجی دارد یا خیر ؟
چنانکه خیلی ها ، چون بارکلی ، معتقدند که ماده تحقق خارجی ندارد و شناخت ،
کیفیتی است ذهنی . ۱۲

البته این نظر در فلسفه‌ی مشائی و اشراقی و حکمت متعالیه رد شده است و فوریت نیز ،
در نظریه‌ی شناخت ، پنبه‌آنها زده است . ۱۳

ادامه دارد

۱ - کتاب شفا - منطق

۲ - مجموعه‌ی دوم سهروردی - حکمة الاشراق ص ۷۳ و شرح قطب‌الدین رازی بر حکمة
الاشراق ص ۲۰۴

۳ - مجموعه‌ی آثار افلاطون برگردان کاویانی و لطفی ج ۱ - ۵۴۸ و ۵۵۴ فایدون

۴ - دانشنامه‌ی علائی چاپ دهخدا - ج ۳ ص ۸۲ - احوال الذین ابن سینا ص ۵۸

۵ - مبانی فلسفه دکتربسیاسی ص ۴۲ و ۴۳ و ۴۹ و ۵۰

۶ - روانشناسی مان - برگردان محمود صناعی ص ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۵۲

۷ - سیر حکمت در اروپا ج ۱ - چاپ جیبی ص ۱۱

۸ - رساله فایدون مجموعه‌ی اول آثار افلاطون ص ۵۶۳

۹ - دانشنامه‌ی علائی - اثر فارسی ابن سینا ج ۲ ص ۹۵

۱۰ - مسائل فلسفه - راسل - برگردان منوچهر بزرگهر - حساب دوم ص ۱۷ - بود

و نمود .

۱۱ - مسائل فلسفه - برگردان منوچهر بزرگهر ص ۱۹ و ۲۴

۱۲ - جورج بارکلی - ۱۷۵۳ - ۱۶۸۵ - تاریخ فلسفه‌ی غرب نوشته‌ی راسل ج ۲

ص ۲۷۴

۱۳ - نظریه‌ی شناخت نوشته‌ی م.ک. فوریت برگردان نعلانی و سناجیان .

ترقی معکوس

پیدا و نهان چو شمع در فانوسم

می‌بالم و در ترقی مسکوسم .

منسوب به ابوسعید ابی‌النخیر

مشهود و خفی چو گنج اقیانوسم

القصد درین حمن چو بید مجنون